مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندۀ مضمون میباشد، عقیدۀ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

نویسنده: اورهان یازیجی
مترجم: سیلانی

۲۰۲۶/۱۱/۰۲

امیر عبدالرحمان‌خان و بنای دولت متمرکز

تلاش‌های امیر عبدالرحمان‌خان برای ایجاد اقتدار مرکزی در افغانستان
مجلۀ تحقیقاتی خاورمیانۀ پوهنتون فرات، جلد هفتم، شمارۀ اول، ۲۰۱۰.

چکیده
احمدشاه ابدالی (درانی)، که در میانۀ سدۀ هژدهم در قندهار دولتی مستقل تأسیس کرده بود، پس از بیست‌وپنج سال فرمانروایی، سرزمینی بسیار پهناور و دولتی مقتدر برای جانشینان خود به‌جا گذاشت؛ سرزمینی که در جنوب تا دریای سند، در شمال تا جیحون، در غرب تا خراسان و در شرق تا فلات پامیر امتداد داشت. با این حال، در همان آغاز سدۀ نزدهم، رقابت روسیه و بریتانیا، دو قدرت امپریالیستی آن روزگار، بر سر تسلط بر ترکستان و هندوستان، افغانستان را در جایگاه یک «دولت حائل» قرار داد.
در افغانستان، که در سال‌های ۱۸۳۸ و ۱۸۷۸ دو بار به اشغال انگلیس‌ها درآمد، اقتدار مرکزی به‌کلی از میان رفت و در هر ولایت، رؤسای محلی قبایل و اعضای خاندان سلطنتی که «سردار» نامیده می‌شدند، برای برقراری حاکمیت خود به رقابت پرداختند. پس از نخستین اشغال انگلیس، امیر دوست‌محمدخان بود که اقتدار مرکزی را در کشور دوباره برقرار کرد و توانست افغانستان را بار دیگر متحد سازد. پس از دومین اشغال انگلیس، نوادۀ او امیر عبدالرحمان‌خان، این مسئولیت را بر عهده گرفت. در این تحقیق کوشیده‌ایم تلاش‌های امیر عبدالرحمان‌خان را برای ایجاد اقتدار مرکزی در کشورش، با اتخاذ تدابیر بسیار سخت‌گیرانه در برابر قبایلی که در برابر اقتدار مرکزی مقاومت می‌کردند و شخصیت‌های دینی مخالف او، نشان دهیم.
کلمات کلیدی: افغانستان، امیر عبدالرحمان‌خان، اقتدار مرکزی، قیام‌های قبایلی، نهادهای دینی.

مقدمه
قندهار، نخستین پایتخت دولت افغانستان، در زمان احمدشاه (۱۷۴۷–۱۷۷۲) به مرکزی تبدیل شده بود که بسیاری از رؤسای قبایل به آن آمده و در آن اقامت گزیده بودند یا نماینده‌ای در آن داشتند.[۱] رؤسا و خان‌هایی که در این شهر مستقر شده بودند، قدرت قبایلی خود را در مناطق خویش حفظ می‌کردند و خود را «شریک حاکمیت» یا «شریک دولت» می‌دانستند. آنان فرمانروای خود را «نخستین فرد در میان همتایان» می‌شمردند و با تمام توان با عدم تمرکزی که قرار بود برقرار شود، مخالفت می‌کردند.
]یادداشت مترجم: در اصل ترکی، اصطلاح «عدم تمرکز» آمده است؛ اما با توجه به سیاق بحث، احتمال دارد منظور نویسنده «تمرکز قدرت» بوده باشد. عبارت اصلی در ترجمه حفظ شده است[.
پس از وفات احمدشاه در سال ۱۷۷۲، شهزاده تیمور، که والی هرات بود، برادرش سلیمان را کنار زد و در قندهار بر تخت نشست.[۲] تیمور، که در قندهار تاج‌گذاری کرده بود، از همان نخستین سال فرمانروایی خود با مداخلات فراوان در پیشبرد امور دولت روبه‌رو شد. او به امید رهایی از این مداخلات، در سال ۱۷۷۴ کابل را که نفوذ قبایل در آن بسیار کم احساس می‌شد و اهمیت ستراتیژیک داشت، پایتخت جدید دولت اعلام کرد.[۳] روندی که با انتقال پایتخت از قندهار به کابل آغاز شده بود، با دور ساختن یکایک رقیبانی که مدعی حق بر قدرت بودند، از مرکز ادامه یافت.
به این ترتیب، تیمورشاه با کنار زدن همۀ رؤسای قبایلی که در مرکز شریک قدرت بودند و نیز مدعیان تخت سلطنت، به دیگر اقشار جامعه به‌گونۀ برابر حق اظهارنظر در ادارۀ دولت داد و زمینۀ شکل‌گیری دستگاه اداری دولتی را در

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

پایتخت جدید فراهم ساخت.[۴] افزون بر این، برای تأمین امنیت دربار، به‌جای نیروهای قبایل افغان، ترکان قزلباش را که تحت فرمان محمدخان بیات، از شاخهٔ بیات ترکمن‌ها، بودند، موظف ساخت].۵[
تیمورشاه، که توانسته بود به‌نحوی رؤسای قبایل و خان‌ها را از ادارهٔ دولت دور سازد، در تأسیس دولتی نیرومند و متمرکز موفق شده بود. با این حال، تعیین پسرانش به حیث والی در ولایات مختلف کشور، مطابق رسم معمول و در زمان حیات خودش، زمینهٔ پیدایش تهدید تازه‌ای را برای اقتدار مرکزی فراهم کرد.[۶] شهزادگانی که در ولایات به حیث والی خدمت می‌کردند، صلاحیت نگهداری نیروهای نظامی و جمع‌آوری مالیات را نیز داشتند.[۷] از همین رو، خود را فرمانروایانی مستقل می‌دانستند که تنها تابع پدرشان بودند. هرچند کنار زدن رؤسای قبایل و خان‌ها از شراکت در قدرت، اقدامی مثبت در جهت تقویت ادارهٔ مرکزی بود، تعیین شهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی، موسوم به «سردار»، به حیث والی در ولایات، ادارهٔ مرکزی را تضعیف کرده بود.
پس از وفات تیمورشاه در سال ۱۷۹۳، کشمکش قدرت میان پسران او آغاز شد و افغانستان را بار دیگر به کانون منازعات داخلی تبدیل کرد. در فاصلهٔ سال‌های ۱۷۹۳ تا ۱۸۳۴، قدرت از زمان‌شاه به محمود، از محمود به شاه‌شجاع و از شاه‌شجاع دوباره به محمود انتقال یافت؛ بدین ترتیب، قدرت در مجموع چهار بار میان پسران تیمورشاه دست‌به‌دست شد.[۸] در این مدت، با هر بار انتقال قدرت، رهبران قبایلی که در مرکز از یکی از طرف‌ها حمایت می‌کردند و نیز حاکمان محلی ولایات دور از مرکز، قدرت خود را افزایش دادند و بار دیگر به جایگاه شریک قدرت رسیدند.
در نتیجهٔ مبارزات پایان‌ناپذیر میان پسران تیمورشاه، افزون بر خان‌ها و سرداران، علما و مشایخ طریقت نیز که نزد مردم افغانستان اعتبار فراوان داشتند، به‌عنوان نیروهای بانفوذ مطرح شدند. جنگ‌های میان شهزادگان از یک‌سو و تلاش سرداران سدوزایی و بارکزایی برای کسب و تقویت قدرت از سوی دیگر، رهبران دینی را به یکی از گروه‌هایی تبدیل کرد که در فضای منازعه، بیشترین نیاز به حمایت آنان احساس می‌شد. چنان‌که شهزاده زمان، هنگامی که با حمایت رؤسا و خان‌ها قدرت را به‌دست گرفت، خواست مراسم تاج‌گذاری او به‌دست معتبرترین شخصیت دینی کشور انجام شود. از این‌رو، شخصاً به اقامتگاه شاه صفی‌الله مجددی، که عالمی بسیار بانفوذ بود، رفت و مراسم تاج‌گذاری خود را در همان‌جا برگزار ساخت.[۹] به این ترتیب، زمان‌شاه برای کنار زدن برادرانش تنها به حمایت رجال دولت بسنده نکرد، بلکه نشان داد که به پشتیبانی شخصیت‌های دینی دارای اعتبار فراوان نزد مردم افغانستان نیز نیاز است.
دوست‌محمدخان بارکزایی، والی کابل، که در سال ۱۸۳۴ با پایان دادن به حاکمیت خاندان سدوزایی قدرت را به‌دست گرفت، از حمایت کامل میر حاجی، پسر میر احمد، واعظ مشهور کابل، برخوردار بود؛ از همین رو، مردم کابل مخالفت چندانی با برچیده شدن حاکمیت خاندان سدوزایی نکردند.[۱۰] با این حال، حکومت انگلیسی مستقر در هندوستان، که از این تغییر قدرت چنین نتیجه گرفته بود که افغانستان به روسیه نزدیک شده است، در سال ۱۸۳۸ افغانستان را اشغال کرد.[۱۱] در نتیجهٔ این اشغال، دوست‌محمدخان کشور خود را ترک کرد و شاه‌شجاع، که در هندوستان در تبعید به‌سر می‌برد، بار دیگر بر تخت افغانستان نشانده شد. نخستین واکنش به اشغال افغانستان به‌دست انگلیس‌ها، از سوی شخصیت‌های دینی صورت گرفت.
علما با استدلال به این‌که خطبه تنها می‌تواند به نام فرمانروایی کاملاً مستقل خوانده شود، از خواندن خطبه به نام شاه‌شجاع خودداری کردند.[۱۲] فراخوان‌های جهاد علیه اشغال انگلیس، که از مساجد بلند شده بود، در سراسر کشور بازتاب یافت و مقاومتی که رهبری آن را سردار اکبرخان، پسر دوست‌محمدخانِ تبعیدی، بر عهده داشت، در سال ۱۸۴۲ به نابودی کامل اردوی انگلیس در افغانستان انجامید.[۱۳] پس از این رویداد، دوست‌محمدخان به کشور خود بازگشت و برای بار دوم بر تخت افغانستان نشست. میر معصوم، واعظ کابل، به‌جای عنوان «شاه»، عنوان «امیرالمؤمنین» را به او داد].۱۴[
دوست‌محمدخان در دورهٔ دوم سلطنت خود، به‌کمک مناسباتی که هم با روسیه و هم با بریتانیا داشت، توانست فرمانروایی بسیار آرامی داشته باشد. امیر، که تا سال ۱۸۶۳ کشور خود را با مهارت فراوان اداره کرد، هنگام وفات دولتی متمرکز از خود به‌جا گذاشت. با این حال، فراوان بودن پسران او همانند تیمورشاه،[۱۵] و خدمت این شهزادگان به حیث والی در ولایات، سبب آغاز جنگ داخلی تازه‌ای بر سر تخت افغانستان شد. بار دیگر اقتدار مرکزی در افغانستان از میان رفت و کشور سیمایی چندپاره پیدا کرد.
امیر شیرعلی‌خان، که پس از چهار سال کشمکش داخلی تخت افغانستان را به‌دست گرفت، نخست زمینهٔ تأسیس نهادهای آموزشی نوین را در رشته‌های مورد نیاز دولت افغانستان فراهم ساخت. بلافاصله پس از آن، با الگوبرداری از نظام اردوی انگلیس، که در جریان سفر خود به هندوستان دیده و از آن تأثیر پذیرفته بود، اردویی مرکزی تشکیل داد و برای تربیهٔ افسران، مکاتب حربی تأسیس کرد.[۱۶] به این ترتیب، امیر شیرعلی‌خان، که می‌خواست وابستگی به نیروهای قبایلی و سرداران را پایان دهد، گام مهمی در جهت متمرکز شدن دولت برداشت. او همچنین با نوآوری‌هایی که در دستگاه اداری دولت به‌وجود آورد، دورهٔ تازه‌ای را آغاز کرد. مجلس مشورتی دوازده‌نفری تشکیل داد که اعضای آن از طریق انتخاب بر سر کار می‌آمدند. با ایجاد وزارت‌هایی که در نظام ادارهٔ ایالتی انگلیس

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

در هندوستان وجود داشتند، کابینه‌ای نیرومند تشکیل داد و عضویت افراد خاندان سلطنتی را در کابینه ممنوع ساخت. امیر شیرعلی‌خان در دورهٔ یازده‌سالهٔ فرمانروایی خود، تمام توانش را صرف متمرکز ساختن دولت کرد.
در سال ۱۸۷۸، در پی تلاش روسیه برای نزدیک شدن به حکومت کابل، انگلیس‌ها در ۲۱ نومبر ۱۸۷۸ بار دیگر به افغانستان اعلان جنگ کردند.[۱۷] امیر شیرعلی‌خان، که به امید دریافت کمک از روسیه در برابر انگلیس‌ها به ترکستان افغانستان رفته بود، نتوانست حمایت لازم را از روس‌ها به‌دست آورد. او در چنین حالت نومیدی بیمار شد و در ۲۱ فبروری ۱۸۷۹ در مزارشریف وفات کرد.[۱۸] پس از وفات امیر، پسرش محمدیعقوب‌خان در کابل بر تخت نشست. انگلیس‌ها در ۲۶ می ۱۸۷۹ با امیر جدید معاهدهٔ گندمک را امضا کردند که شرایط آن بسیار سنگین بود].۱۹[
این معاهده، که افغانستان را به‌نوعی به مستعمرهٔ بریتانیا تبدیل می‌کرد، مخالفت گسترده‌ای را در میان مردم افغانستان علیه امیر محمدیعقوب‌خان برانگیخت.[۲۰] شخصیت‌های دینی کابل، غزنی و قندهار رهبری این مخالفت را بر عهده داشتند. ملا مشک عالم، از علمای غزنی،[۲۱] مردم را به جهاد فراخواند[۲۲] و خواستار خروج هرچه زودتر اشغالگرانی از افغانستان شد که آنان را «کافر» و «ظالم» می‌دانستند. فراخوان‌های جهاد در غزنی، در کابل بازتاب یافت و در ۳ سپتمبر ۱۸۷۹ قیام بزرگی علیه انگلیس‌ها آغاز شد. مردم قیام‌کننده به اقامتگاه نمایندگی انگلیس هجوم بردند و اعضای آن، از جمله سر لوئیس کیوناری (Sir Louis Cavagnari)، را کشتند.[۲۳] در پی این رویداد، انگلیس‌ها نیروهای مستقر در جلال‌آباد را تحت فرمان جنرال فردریک رابرتس به کابل فرستادند؛ امیر محمدیعقوب‌خان را به هندوستان تبعید کردند و شمار زیادی از رجال دولت را نیز زندانی ساختند].۲۴[
در حالی که فرمانروای مشروع افغانستان همچون یک اسیر به هندوستان تبعید می‌شد، ادارهٔ کشور به‌دست افسران انگلیسی افتاد.[۲۵] با این حال، اوضاع مطابق خواست انگلیس‌ها پیش نرفت. مردم افغانستان، که به استقلال خود سخت دلبسته بودند، بار دیگر نیرویی بدیل را پدید آوردند که می‌توانست مبارزه‌ای موفق علیه اشغالگران به راه اندازد. رؤسای قبایل و شخصیت‌های دینی، که در ساختار دولت افغانستان از امتیازاتی برخوردار بودند،[۲۶] در مبارزهٔ ملی افغانستان نقش برجسته یافتند.[۲۷] این دو گروه، از یک‌سو مبارزه علیه اشغالگران را رهبری و اداره می‌کردند و از سوی دیگر، می‌کوشیدند نامزد جدید تخت افغانستان را تعیین کنند].۲۸[
به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمان‌خان
با برکناری امیر محمدیعقوب‌خان از تخت سلطنت، سردار محمدایوب‌خان، پسر امیر شیرعلی‌خان و والی هرات، نیرومندترین مدعی تخت سلطنت شده بود. اقدام او برای بر عهده گرفتن رهبری مخالفت با انگلیس‌ها، نظر مساعد رؤسای قبایل و علما را برایش به همراه آورد. اما در همین هنگام، مدعی دیگری نیز ظهور کرد. این مدعی، سردار عبدالرحمان‌خان، نوادهٔ دیگر دوست‌محمدخان، بود که در ترکستان در تبعید به‌سر می‌برد.[۲۹] عبدالرحمان‌خان برای آن‌که وضعیت پیش‌آمده در افغانستان را به سود خود تغییر دهد، از راه بدخشان وارد افغانستان شد و با نیروهایی که در آن‌جا پیرامون خود گرد آورده بود، به‌سوی کابل لشکر کشید].۳۰[
با پیوستن نیروهای دیگر در طول راه، موقعیت عبدالرحمان‌خان بسیار نیرومند شد و انگلیس‌ها نخستین کسانی بودند که با او تماس برقرار کردند. آغاز گفت‌وگوهای انگلیس‌ها با سردار عبدالرحمان‌خان، امیدهای سردار محمدایوب‌خان را از میان برد.[۳۱] عبدالرحمان‌خان توانست افزون بر حمایت انگلیس‌ها، از طریق محمدجان‌خان وردک، حمایت نیروهای ملیِ پیش‌برندهٔ جهاد را نیز به‌دست آورد و در ۲۰ جولای ۱۸۸۰ در چاریکار «امیر» اعلام شد.[۳۲] در نخستین جمعهٔ پس از این رویداد، خان‌ملا در جامع کبیر کابل، خطبه را به نام عبدالرحمان‌خان بارکزایی خواند].۳۳[
در نتیجهٔ سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» که لارد لیتن، والی هندوستان، در افغانستان به اجرا گذاشته بود، کشور به دو بخش افغانستان شمالی و افغانستان جنوبی تقسیم شده بود.[۳۴] عبدالرحمان‌خان، که در کابل با جلب حمایت انگلیس‌ها و نیروهای ملی مقاوم در برابر آنان توانسته بود بر تخت افغانستان بنشیند، فرمانروای افغانستان شمالی شده بود.[۳۵] در افغانستان جنوبی، انگلیس‌ها می‌خواستند با ادامهٔ همکاری با سردار شیرعلی‌خان، والی قندهار،[۳۶] ادارهٔ امور را در دست خود نگه دارند. اما سردار محمدایوب‌خان، والی هرات، در ۱۵ جون ۱۸۸۰ با نیروهایی که گرد آورده بود، به‌سوی قندهار لشکر کشید و انگلیس‌ها را در میوند به هزیمت کشاند.[۳۷] ایوب‌خان، که با این پیروزی بر انگلیس‌ها جایگاه بسیار مهمی نزد مردم افغانستان یافته بود، می‌خواست کابل را نیز تصرف کند و تخت افغانستان را به‌دست آورد. اما عبدالرحمان‌خان بی‌درنگ دست به اقدام زد[۳۸] و در نبردی که در ۲۲ سپتمبر ۱۸۸۱ آغاز شد، نیروهای محمدایوب‌خان را شکست داد].۳۹[
عبدالرحمان‌خان، که از مبارزهٔ قدرت با سردار ایوب‌خان پیروز بیرون آمده بود، از آن پس قرار بود تمام توجه خود را به تحکیم قدرت خویش اختصاص دهد. نخست برای متحد ساختن دوبارهٔ کشورش، که به‌صورت افغانستان شمالی و جنوبی سیمایی چندپاره داشت، و تشکیل حکومتی نیرومند اقدام کرد. مطابق توافقی که با انگلیس‌ها کرده بود، خروج مصون نیروهای انگلیسی مستقر در افغانستان را از کشور تأمین کرد. با خروج نیروهای اشغالگر از افغانستان، امیر عبدالرحمان‌خان نفس راحتی کشید و چنین به نظر می‌رسید که دیگر مانعی در برابر اقدامات او برای تأمین وحدت افغانستان باقی نمانده است.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

اما اوضاع به هیچ‌وجه به آن آسانی که تصور می‌شد، پیش نرفت؛ زیرا مخالفت بسیار گسترده‌ای در داخل کشور علیه حاکمیت عبدالرحمان‌خان آغاز شده بود. نمایندگان عمدهٔ این مخالفت، علمای قندهار و غزنی و نیروهای قبایلی بودند که این علما به‌آسانی می‌توانستند آنان را بسیج کنند. آنان امیر عبدالرحمان‌خان را که با سردار محمدایوب‌خان می‌جنگید و ایوب‌خان را «مدافع اسلام» می‌دانستند، آشکارا به «کفر و دست‌نشاندگی انگلیس‌ها» متهم می‌کردند].۴۰[
عبدالرحمان‌خان برای سرکوب مخالفت سیاسی و دینی علیه خود، نخست دستور داد مولوی عبدالرحیم را به حضورش بیاورند. مولوی عبدالرحیم از حامیان سردار محمدایوب‌خان بود و دربارهٔ عبدالرحمان‌خان فتوا داده بود که «...کسی که به کافران کمک کند، کافر است». عبدالرحمان‌خان با گفتن این سخن که «کشور را از اشغال بیگانگان نجات دادم. آیا پاسخ آن، این فتوا است؟»، با شمشیر قفقازیِ در دستش، او را با یک ضربه بر زمین افگند.[۴۱] بدین ترتیب، به روشن‌ترین صورت نشان داد که در برابر مخالفان خود چه روشی در پیش خواهد گرفت.
سپس، برای سرکوب حرکت‌های جدایی‌طلبانه، سرداران بارکزایی خاندان سلطنتی را که گمان می‌کرد ممکن است ادعای حق بر تخت سلطنت کنند، یا از میان برد یا به تبعید فرستاد. امیر عبدالرحمان‌خان به‌خوبی می‌دانست که مردم کشورش و رهبران آنان، که ادارهٔشان آسان نبود، چه زبانی را می‌فهمند. همچنان دیده بود که حکومت‌های خارجی چگونه رهبران گروه‌های قومی کوچک را با خود همراه می‌سازند و روس‌ها و انگلیس‌ها چگونه حضور اعضای خاندان سلطنتی در ولایات مرزی را به تهدیدی برای افغانستان تبدیل می‌کنند. از همین رو، به‌خوبی دریافته بود که برای برقراری کامل حاکمیت خود و تأمین امنیت کشورش، باید اقتدار مرکزی نیرومندی ایجاد کند. برای تحقق این هدف، برنامه‌ای بر دو پایهٔ اساسی تدوین کرد: تحت اقتدار درآوردن قبایل و تحت اقتدار درآوردن نهادهای دینی.

پاورقی‌های متن

۱ .به باور فریه، شیوهٔ حکومت احمدشاه بیش از آن‌که به سلطنت مطلقه شباهت داشته باشد، به یک جمهوری فدرالی می‌مانست. رؤسای قبایل و خان‌ها هم در پایتخت نماینده داشتند و هم در مناطق خود به‌گونهٔ نیمه‌مستقل حکومت می‌کردند. بنگرید به: جِی. پی. فریه، تاریخ افغان‌ها، لندن، ۱۸۵۸، ص. ۹۵.
۲ .میر محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، مشهد، ۱۳۷۱، ص. ۱۶۰ و صفحات بعد.
۳ .کابل، که یکی از مراکز تابستانی دولت افغانستان بود، به‌سبب نزدیکی به گذرگاه‌های هندوستان، شهری بسیار مهم به‌شمار می‌رفت. بنگرید به: فیض‌محمدخان، سراج‌التواریخ، جلد اول، به اهتمام م. ا. شریعتی، تهران، ۱۳۷۳، ص. ۵۰.
۴ .تیمورشاه در امور حکومت، بیشتر از رؤسای قبایل، افراد کاردان دیگر اقشار جامعه را به کار می‌گماشت. برای نمونه، شیخ عبداللطیف جامی هروی را به وزارت، التفات‌خان هندی را به امور خزانه، ملا عبدالغفار را به دیوان استیفا و قاضی فیض‌الله‌خان دولتشاهی را به مشاورت تعیین کرد و بدین ترتیب، گروهی از مأموران اداری وابسته به خود را به‌وجود آورد. بنگرید به: میر غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، ۱۳۷۴، ص. ۳۷۴.
۵ .ترکان قزلباش، که هم‌زمان با تصرف قندهار به‌دست نادرشاه افشار در سال ۱۷۳۸ از ایران به افغانستان آورده شده بودند، به‌مرور زمان مسئول تأمین امنیت دربار و پیرامون آن شدند و به نیروهایی تبدیل گردیدند که فرمانروایان بیشترین اعتماد را به آنان داشتند. در زمان تیمورشاه، تمام نیروی دوازده‌هزارنفری «غلامان شاهی» را ترکان قزلباش تشکیل می‌دادند. بنگرید به: غبار، اثر یادشده، ص. ۳۷۴.
۶ .تیمورشاه ۳۳ پسر داشت. بنگرید به: غبار، اثر یادشده، ص. ۳۷۲.
۷ .م. حسن کاکر، تاریخ سیاسی و دیپلوماتیک افغانستان، ۱۸۶۳–۱۹۰۱، بوستون، ۲۰۰۶، ص. ۱۱ و صفحات بعد.
توضیح: در اصل، نام نویسنده به صورت «M. Hassan Kakar»آمده است؛ حرف اختصاری نخست بدون حدس زدن نام کامل حفظ شد.
۸ .س. نوید، «دولت، علما و سیاست امپریالیستی بریتانیا در افغانستان در سدهٔ نزدهم و اوایل سدهٔ بیستم»، مجلهٔ بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، جلد ۲۹، شمارهٔ ۴، نومبر ۱۹۹۷، ص. ۵۸۲.
پاورقی‌های صفحهٔ ۹۸
۹ .نوید، مقالهٔ یادشده، ص. ۵۸۳.
۱۰ .دوست‌محمدخان در مسجد عیدگاه به‌دست میر حاجی تاج‌گذاری کرده بود. بنگرید به: موهن لال، زندگی امیر دوست‌محمدخان کابل، جلد اول، کراچی، ۱۹۷۸، ص. ۱۶۸ و صفحات بعد.
۱۱ .برای معلومات بیشتر، بنگرید به: چی. اِی. نوریس، نخستین جنگ افغانستان، ۱۸۳۸–۱۸۴۲، کمبریج، ۱۹۶۷.
۱۲ .نوید، مقالهٔ یادشده، ص. ۵۸۸.
۱۳ .برای معلومات بیشتر دربارهٔ نخستین جنگ انگلیس و افغانستان و پیامدهای آن، بنگرید به: اورهان یازیجی، «نخستین جنگ انگلیس و افغانستان و پیامدهای آن»، در پژوهش‌هایی دربارهٔ افغانستان، استانبول، ۲۰۰۲، صص. ۵۱–۸۲.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

۱۴ .دوستمحمدخان و جانشینان او از این تاریخ به بعد، به‌جای عنوان «شاه»، عنوان «امیر» را به کار بردند. بنگرید به: نوید، مقالهٔ یادشده، ص. ۵۸۸.
۱۵ .دوستمحمدخان از شانزده همسر خود، ۲۷ پسر و ۲۵ دختر داشت. بنگرید به: سراج‌التواریخ، جلد دوم، ص. ۷۹ و صفحات بعد.
۱۶ .شیرعلی‌خان در سال ۱۸۶۹ به هندوستان سفر کرد و در آن‌جا برای تشکیل اردویی منظم از انگلیس‌ها کمک خواست. لارد مایو، نایب‌السلطنهٔ هندوستان، شماری از افسران بازنشستهٔ اردوی هند و تعدادی از صنعتگران مسلمان هندی را برای کمک به تشکیل اردوی افغانستان نزد امیر شیرعلی‌خان فرستاد. همچنان شمار زیادی از سلاح‌های نوین به اردوی افغانستان اهدا شد. با استفاده از این کمک‌ها، اردویی نیرومند شامل ۴۲ غند سواره، ۷۳ غند پیاده و ۴۸ بطریهٔ توپخانه، با مجموع ۵۶٬۱۷۳ نظامی، تشکیل شد. بنگرید به: کاکر، اثر یادشده، ص. ۱۶ و صفحات بعد.
توضیح اصلاح معنایی: «غند» جایگزین «کندک» شد؛ این دو، واحدهای نظامی یکسان نیستند.
۱۷ .پس از آن‌که کنستانتین پی. فون کافمن، والی عمومی ترکستان روسیه، هیئتی دیپلوماتیک را به ریاست جنرال ستولیتوف به کابل فرستاد، لارد لیتن، نایب‌السلطنهٔ هندوستان، نیز هیئتی دیپلوماتیک را به ریاست نویل چمبرلین به کابل اعزام کرد. اما چون به این هیئت اجازهٔ عبور از خیبر داده نشد، بریتانیا در ۲۱ نومبر ۱۸۷۸ بار دیگر به افغانستان اعلان جنگ کرد. بنگرید به: دبلیو. کی. فریزر تایتلر، افغانستان؛ بررسی تحولات سیاسی در آسیای مرکزی، لندن، ۱۹۵۰، ص. ۱۴۵.
توضیح: «هیئت دیپلوماتیک» معادل دقیق‌تر «elçilik heyeti»است؛ «هیئت سیاسی» معنایی گسترده‌تر دارد.
۱۸ .سراج‌التواریخ، جلد دوم، ص. ۲۱۱ و صفحات بعد.۱۰۰
۱۹ .برای معلومات بیشتر دربارهٔ معاهدهٔ دهماده‌ای گندمک، که امضای محمدیعقوب‌خان و لارد لیتن را بر خود دارد، بنگرید به: غبار، اثر یادشده، ص. ۶۱۰ و صفحات بعد؛ جِی. مکـمان، افغانستان از داریوش تا امان‌الله، ادینبورگ، ۱۹۲۹، ص. ۱۷۵ و صفحات بعد.
۲۰ .غبار، اثر یادشده، ص. ۶۱۲.
۲۱ .ملا مشک عالم، یا ملا دین‌محمد (۱۷۹۰–۱۸۸۶)، یکی از شخصیت‌های مهم طریقت قادریه در افغانستان بود. او در مدارس اندر و شلگر غزنی، که شاگردان فراوانی را از لوگر، وردک، قلات غلجایی، هوتک و جلال‌آباد جذب می‌کردند، از اعتبار بسیار برخوردار بود. با وجود سن بسیار بالا، تنها به اعلان جهاد بسنده نکرد، بلکه در صفوف مقدم مبارزه علیه اشغالگران انگلیسی نیز حضور یافت. بنگرید به: نوید، مقالهٔ یادشده، ص. ۵۹۰.
۲۲ .ملا مشک عالم با این سخنان مردم را به جهاد علیه انگلیس‌ها فراخوانده بود: «ای مردم! وطن ما به‌دست کافران اشغال شده است. ایمان ما به خدا و پیامبر، جنگیدن با دشمن را ایجاب می‌کند. اگر آنان را بکشیم، قهرمان خواهیم شد؛ و اگر خود بمیریم، شهید خواهیم بود. در هر دو صورت، پاداش ما بهشت خواهد بود.» بنگرید به: کاکر، اثر یادشده، ص. ۳۴.
توضیح: در اصل، «ölürsek»به معنای «اگر بمیریم» آمده است. «اگر کشته شویم» با سیاق جنگ سازگار است، اما صورت بالا به عبارت اصلی نزدیک‌تر است.
۲۳ .غبار، اثر یادشده، ص. ۶۱۲؛ مکـمان، اثر یادشده، ص. ۱۷۹.
۲۴ .برای معلومات بیشتر دربارهٔ کشتارهایی که انگلیس‌ها تحت فرمان جنرال فردریک رابرتس در کابل انجام دادند، بنگرید به: سراج‌التواریخ، جلد دوم، ص. ۲۲۵ و صفحات بعد؛ مکـمان، اثر یادشده، صص. ۱۸۰–۱۸۴؛ کاکر، اثر یادشده، ص. ۳۰ و صفحات بعد.
۲۵ .غبار، اثر یادشده، ص. ۶۱۳ و صفحات بعد؛ س. وهاب و ب. یونگرمن، تاریخ مختصر افغانستان، نیویارک، ۲۰۰۶، ص. ۹۰ و صفحات بعد.
۲۶ .در سال ۱۸۷۹، که افغانستان در اشغال انگلیس‌ها بود، یک‌سوم عواید ولایات به مصارف نهادهای دینی موجود در همان ولایت اختصاص یافته بود. در عین حال، معافیت مالیاتی رهبران قبایل نیز به نسبت یک‌سوم بود. بنگرید به: ا. غنی، «اسلام و دولت‌سازی در جامعهٔ قبایلی: افغانستان، ۱۸۸۰–۱۹۰۱»، مطالعات آسیایی معاصر، ۱۹۷۸، ص. ۲۷۱.
یادداشت دربارهٔ ابهام منبع: جملهٔ دوم روشن نمی‌کند که نسبت یک‌سوم دقیقاً بر چه مبنایی محاسبه شده است. بنابراین، نمی‌توان آن را بدون مراجعه به مأخذ نویسنده به «معافیت یک‌سوم رهبران قبایل» یا «بخشودگی یک‌سوم مالیات آنان» تغییر داد. ابهام اصل در ترجمه حفظ شده است.
۲۷ .در مدت نزدیک به ده ماه، از نومبر ۱۸۷۹ تا اگست ۱۸۸۰، مردم افغانستان در بسیاری از مناطق، به‌ویژه خیبر، قندهار و کابل، مقاومت گسترده‌ای در برابر اردوی انگلیس نشان دادند. برای معلومات بیشتر دربارهٔ مبارزه علیه انگلیس‌ها در این دوره، بنگرید به: غبار، اثر یادشده، صص. ۶۱۵–۶۳۶.
۲۸ .در دوره‌ای که اقتدار مرکزی از میان رفته بود، ملا مشک عالم برای رهایی افغانستان از وضعیتی که کشور به آن گرفتار شده بود، در ۲ دسمبر ۱۸۷۹ بار دیگر در غزنی فراخوان جهاد داد. در پاسخ به این فراخوان، غازیان

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ

از سراسر افغانستان، حتی از ترکستان و بدخشان، گروه‌گروه آمدند و به نیروهای ملی پیوستند. [بنگرید به: اچ. هنزمن، جنگ افغانستان، ۱۸۷۹–۱۸۸۰، لندن، ۱۸۸۲، ص. ۲۶۴.] رهبری نیرویی متشکل از نزدیک به پنجاه‌هزار جنگجوی غیرمنظم را که علیه اشغال انگلیس مقاومت می‌کردند و به «غازیان» شهرت یافته بودند، محمدجان وردکی، غلام‌حیدر چرخی از لوگر، محمدعثمان تگابی و میر پاشاخان کوهستانی بر عهده داشتند. بنگرید به: کاکر، اثر یادشده، ص. ۳۴.

.در سال ۱۸۷۹، که افغانستان در اشغال انگلیس‌ها بود، یک‌سوم عواید هر ولایت به مصارف نهادهای دینی موجود در همان ولایت اختصاص یافته بود. در عین حال، معافیت مالیاتی رهبران قبایل نیز به نسبت یک‌سوم بود. بنگرید به: ا. غنی، «اسلام و دولت‌سازی در جامعهٔ قبایلی: افغانستان، ۱۸۸۰–۱۹۰۱»، مطالعات آسیایی معاصر، ۱۹۷۸، ص. ۲۷۱.

یادداشت مترجم: در متن اصلی، مبنای محاسبهٔ نسبت یک‌سوم در جملهٔ مربوط به معافیت مالیاتی روشن نشده است؛ این ابهام در ترجمه حفظ شده است.

۲۷ .در مدت نزدیک به ده ماه، از نومبر ۱۸۷۹ تا اگست ۱۸۸۰، مردم افغانستان در بسیاری از مناطق، به‌ویژه خیبر، قندهار و کابل، مقاومت گسترده‌ای در برابر اردوی انگلیس نشان داده بودند. برای معلومات بیشتر دربارهٔ مبارزه علیه انگلیس‌ها در این دوره، بنگرید به: غبار، اثر یادشده، صص. ۶۱۵–۶۳۶.

۲۸ .در دوره‌ای که اقتدار مرکزی از میان رفته بود، ملا مشک عالم برای رهایی افغانستان از وضعیتی که کشور به آن گرفتار شده بود، در ۲ دسمبر ۱۸۷۹ بار دیگر در غزنی فراخوان جهاد داد. در پاسخ به این فراخوان، غازیان از سراسر افغانستان، حتی از ترکستان و بدخشان، گروه‌گروه آمدند و به نیروهای ملی پیوستند. [بنگرید به: اچ. هنزمن، جنگ افغانستان، ۱۸۷۹–۱۸۸۰، لندن، ۱۸۸۲، ص. ۲۶۴.] رهبری نیروی نزدیک به پنجاه‌هزارنفریِ جنگجویان غیرمنظم را که علیه اشغال انگلیس مقاومت می‌کردند و به «غازیان» شهرت یافته بودند، محمدجان وردکی، غلام‌حیدر چرخی از لوگر، محمدعثمان تگابی و میر پاشاخان کوهستانی بر عهده داشتند. بنگرید به: کاکر، اثر یادشده، ص. ۳۴.

۲۹ .سردار محمدافضل‌خان، پسر بزرگ دوست‌محمدخان، با کمک پسرش سردار عبدالرحمان‌خان، در مبارزه با برادران خود بر سر سلطنت پیروز شده و در کابل بر تخت نشسته بود؛ اما سلطنت او چندان دوام نکرد. شیرعلی‌خان در سال ۱۸۶۸ با نیروهایی که گرد آورده بود، به‌سوی کابل لشکر کشید و تخت سلطنت را به‌دست گرفت و اندکی پس از آن، محمدافضل‌خان وفات کرد. سردار عبدالرحمان‌خان، که در دوران حاکمیت پدرش نقش‌های مهمی بر عهده داشت، برای رهایی از تعقیب کاکایش به بخارا گریخته بود. بنگرید به: سراج‌التواریخ، جلد دوم، ص. ۲۰۲ و صفحات بعد.

۳۰ .سردار عبدالرحمان‌خان، هنگامی که در قطغن بود، با یک قطعهٔ نظامی افغان روبه‌رو شد که از مرکز به آن‌جا فرستاده شده بود. این قطعه، که بیشتر افراد آن غیرپشتون بودند، به او پیوست. پس از این قطعه، که قرار بود نخستین هستهٔ اردوی منظمی را تشکیل دهد که بعدها ایجاد می‌شد، تمام اردوی مزارشریف به فرماندهی سردار محمداسحاق‌خان نیز به او پیوست. بدین ترتیب، عبدالرحمان‌خان به مدعی بسیار نیرومندی برای تخت افغانستان تبدیل شد. بنگرید به: سراج‌التواریخ، جلد دوم، ص. ۲۳۴ و صفحات بعد؛ کاکر، اثر یادشده، ص. ۳۹.

پایان بخش اول، مقاله ادامه دارد.

عنوان بعدی: برقراری اقتدار مرکزی بر قبایل

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ